



قابی برای استعلاى شهر
حاشیه‌هایی بر یک عکس
نویسنده: مصطفی احمدزاده

1. یکی از بارزترین ناخشنودی‌های ما در سالیان اخیر امکان‌ناپذیری گنجاندن کلیت مهاباد در عکسی سراسربین (پانورامیک) است. چراکه توپوگرافی این شهر به‌گونه‌ای است که از هیچ زاویه‌ای، حتی زاویه‌های نزدیک به زاویه قائم یا زاویه چشم‌پرنده (عکس‌هایی که از بالا گرفته شده‌اند) هم نمی‌توان هرگز همه شهر را

یکجا به قابی واحد درآورد. سخنی به‌گزارف نرانده‌ایم اگر ادعا کنیم که این شهر به‌عنوان موضوع عکاسی درواقع ابژه‌ای فرآر و لغزنده بوده است، دسترسی ناپذیر و همواره‌گریزان از آشکارگی تام. همین مانع و عامل طبیعی - یعنی توپوگرافی سیمج شهر- موجب شده است که هرازگاهی عکس‌هایی تازه از راه برسند و نتیجه آن‌که شاهد تلاش‌های بی‌پایانی باشیم برای یافتن مناسب‌ترین زاویه‌ها و منظرها برای ثبت کلیت یا چیزی نزدیک به کلیت شهر در یک قاب واحد. فضایی ایجادشده است که چیره‌دست‌ترین عکاسان شهر هر یک کمابیش خلاقیت و توانایی خود را در این میدان پرشور به بوتهٔ آزمون می‌سپارند؛ اما به‌رغم تمامی تلاش‌های که در این‌باره صورت گرفته است، ناکامی کماکان تداوم دارد. باین‌حال کم نیستند عکس‌هایی از جمله عکس پیش‌رو که اگرچه سودای بازنمایی کلیت را به کناری نهاده‌اند، اما به جذابیتی عام دست پیدا کرده‌اند، جذابیتی ناشی از توفیق این عکس‌ها در ارائه‌ی تصویری به‌غایت دل‌پذیر و مطبوع از شهر؛ اما راز درخشش این عکس‌ها - یا بهتر است بگوییم راز درخشش شهر در این عکس‌ها - چیزی نیست جز جادوی زاویه قائم یا چشم‌پرنده که به میانجی هنر عکاسی تأثیری شگفت‌انگیز بر جای می‌گذارد، همان تأثیری که این عکس و نماهای مشابه آن در بیننده ایجاد می‌کند.

2. اکنون پرسش این است که چرا غالب عکس‌های پرترفدار مهاباد را تصویرهایی با زاویه دید مزبور تشکیل می‌دهند؟ آیا پر بی‌راه است اگر انبوه عکس‌های نمای دور و زاویه چشم‌پرنده ما را به این نتیجه‌گیری سوق دهد که این شهر از بالا و تنها از بالا، از دور و تنها از دور زیباست؟ اگر این‌گونه نیست انفجار و تکثیر حیرت‌انگیز برداشت‌هایی با مختصات پیش‌گفته را با چه استدلالی می‌توان توضیح داد؟ آیا راه به‌افراط پیموده‌ایم اگر حکم به آن دهیم که دلالت وفور عکس‌های نمای دور مهاباد آن است که از حقیقت آن به‌غایت دور هستیم؟ میل به تکثیر چنین برداشت‌هایی از کدامین ابعاد ناخوشایند شهر گریزان است که میل به ثبت نماهای متوسط و نزدیک چنین کمرنگ است؟ آیا از شهر باید دور شد و درگذشت تا زیبایی‌اش فرصت جلوه‌گری بیاید؟

3. بیایید پرسش را این‌گونه طرح کنیم: آیا این عکس زیبا که چنین شیفته‌مان کرده است چیزی درباره حقیقت مهاباد به ما می‌گوید؟ پاسخ این پرسش مثبت است، اما با این قید ضروری که این تصویر نیز همانند باقی میانجی‌های حقیقت، درواقع بخشی از حقیقت این شهر را بازگو می‌کند و نه تمامی آن را! اما آن بخش از حقیقت که در این تصویر بازنمایی شده است کدام است و بخش به حاشیه رانده حقیقت کدام؟ طرح این سؤال از آن‌رو حیاتی است که هر تصویر و روایت دلخواهی که ما از خود می‌سازیم همواره مازادی دارد که به حاشیه رانده می‌شود. هر داستان جذابی که از خودبه‌خود می‌گوییم، با حذف ابعاد آزارنده به داستانی منسجم و گفتنی بدل شده است، داستان مُرَجَّحی که به‌کرات با خود بازگو می‌کنیم و به دیگرانش عرضه می‌داریم.

4. حال آن بخش از حقیقتی که دست‌مایه‌ی چنین عکسی بوده است کدام است؟ در این‌باره می‌توان به‌عنوان مثال به ابعاد تحول مهاباد در سال‌های اخیر اشاره کرد. تحولاتی که فارغ از ارزش‌گذاری به‌هرحال روی داده‌اند. یکی از مهم‌ترین عامل‌هایی که در سال‌های اخیر به معنای واقعی کلمه باعث ایجاد دگرگونی بنیادی در مهاباد شده است، مسئله برج‌سازی و انبوه‌سازی در این شهر است. مسئله‌ای که سرازیر شدن سرمایه‌ی مازاد به بخش ساخت‌وساز عامل آن به شمار می‌آید؛ سرمایه‌ای که البته در شکل کنونی‌اش هرگز

در جستجوی چیزی جز تکثیر خود نبوده است. حقیقت آن است که مهاباد در دهه‌ی اخیر به طرز دهشتناک به‌سوی گسترش عمودی سوق داده‌شده است. برج‌سازی نه‌تنها به پدیده‌ی غالب بافت مرکزی - تجاری شهر تبدیل‌شده، بلکه مناطق مطلقاً مسکونی اطراف‌واکناف شهر را نیز درنور دیده است! به نظر نمی‌رسد فاتحان انبوه‌ساز، سرمست از باده‌ی پیروزی، به چیزی کمتر از برافراشتن بیرق خود در سراسر شهر رضایت دهند! بر این اساس یکی از مهم‌ترین عامل‌های جذابیت عکس عبارت است از انعکاس پررنگ این پدیده، به‌نحوی که ابعاد آن پیش‌تر هیچ‌گاه با چنین وضوحی بازتاب نیافته بود. مهابادی که در این عکس به تصویر کشیده شده است شهری مدرن و پیشرفته به نظر می‌رسد که نماد آن‌هم ساختمان‌های مرتفعی است که از هر سو سر به آسمان می‌سایند. به تصویر کشیدن این عنصر، تجسم بازتاب گوشه‌ای از حقیقت شهر یا به‌عبارت‌دیگر یکی از سویه‌های واقع‌گرای عکس است.

5. گفتیم که این عکس نیز مانند باقی میانجی‌های حقیقت، بخشی از حقیقت را بازگو می‌کند و نه تمام آن را؛ بنابراین عکس می‌تواند بخشی از حقیقت موضوع به تصویر کشیده شده را حذف کند. این حذف، گاه در قالب حذف جغرافیایی صورت می‌گیرد. به‌عبارت‌دیگر، عکس بخش‌هایی از جغرافیای مکان موردنظر را حذف می‌کند و تنها بخش‌هایی خاص را به تصویر می‌کشد. این ویژگی حذف جغرافیایی از مهم‌ترین ویژگی‌های عکس‌های مشهور مهاباد است. مهاباد به‌عنوان یک شهر نسبتاً بزرگ دارای حاشیه‌ها یا به‌اصطلاح سکونت-گاه‌های غیررسمی چشم‌گیری است که در مبحث تخصیص امکانات و اعتبارات سهم درخوری به آن‌ها نمی‌رسد و به‌نوعی محذوف این فرایند محسوب می‌شوند؛ اما این داستان در حوزه بازنمایی بصری شهر نیز تکرار می‌شود، به‌نحوی که مناطق مزبور در مقایسه با مناطق برخوردار بسیار کمتر در قاب عکس‌های پرترفدار شهر جا خوش می‌کنند و کمتر به چشم می‌آیند؛ بنابراین در داستان‌های بصری‌ای که از خود با خود و با دیگران می‌گوییم - یعنی در عکس‌های شهری - این بخش از حقیقت خود را حذف می‌کنیم و به پستو می‌رانیم و شهر خود را تنها به ابعاد خوشایند بازنمایی پذیر و عرضه پذیر تقلیل می‌دهیم! با توجه به آن‌که این تصویرها به‌نوبه خود می‌توانند به ذهنیت مدیران شهری و شهروندان شکل دهند، امکان آن‌هم وجود دارد که فرایند حذف را تشدید کنند.

6. اما حذفیات عکس‌هایی از این‌دست تنها محدود به حذف جغرافیایی نیست. نوع دیگری از حذف در این عکس‌ها مشهود است که پیامد میل انسان به بالاروی، تجرید و استعلا است، میلی که به قول میشل دوسرتو از قدیم‌الایام و مدت‌ها پیش از ساخت ابزار ارضای آن وجود داشته است. آدمی از دیرباز سودای آن را داشته است که به نحوی از انجا بتواند شهر را از فراز آن بنگرد. در گذشته که ابزار فنی چنین کاری در دست نبود، تخیل نقاشان عهده‌دار تصویر کردن چنین چشم‌اندازی می‌شد؛ اما در عصر حاضر عکس‌های سراسربین از جمله ابزارهایی هستند که موجبات ارضای این میل دیرین را فراهم می‌آورند. درواقع عکس حاضر از جمله عکس‌هایی است که با ممکن ساختن چشم‌انداز سراسربین ممتاز و لذت‌بخش فرصت آن را فراهم می‌آورند که مخاطب، تصویر به نسبت کاملی از بلوارها، خیابان‌ها، پل‌ها، تپه‌ها، پهنه‌ها، بناها و رودخانه شهر پیش روی خود داشته باشد، با این حال برخوردار شدن مخاطب از چنین منظری به‌هیچ‌روی به معنای درک جامع کلیت پیچیده‌ی واقعیتی نیست که آن پایین، زندگی در درون آن جریان دارد. چنین منظری چه‌بسا نتیجه‌ای برعکس آن به بار می‌آورد. چنین چشم‌انداز دوری، تصویری خلق می‌کند که شرط امکان آن

فراموش کردن اعمال و رویه‌های واقعی شهروندانی است که آن پائین زندگی می‌کنند؛ بنابراین هرگونه تصویر کلیت یافته مستلزم حاشیه کردن و درنهایت حذف جزئیات است.

7. این فاصله‌گیری از طرف دیگر می‌تواند به تغییر کیفیت جزئیات منجر شود. به‌عنوان مثال به آب سد مهاباد در این تصویر دقت کنید؛ آیا رنگ نیلی چشم‌نواز آن شائبه ارتقای فنی تصویر را ایجاد نمی‌کند؟ آیا یک تصویر نمای نزدیک از آب دریاچه سد که مدت‌هاست در نتیجه سوءتدبیرهای مربوط به پرورش آبزیان گرفتار انواع جلبک‌ها شده است، چنین کیفیت چشم‌نوازی خواهد داشت؟ نمی‌توان انکار کرد که کناره‌های ساحلی سد که در این تصویر بکر و دست‌نخورده به نظر می‌آیند در حقیقت به‌رغم تلاش‌های انجمن‌های حافظ محیط‌زیست به‌شدت با آلودگی دست به‌گریبانند. رودخانه مهاباد در این عکس تداعی‌کننده رودخانه‌های تایمز، سن، دانوب و نظایر آن است، رودخانه‌هایی مفرح و زیبا و سامان‌مند. درحالی‌که وضعیت واقعی رودخانه مهاباد چیز دیگری است. در گذشته به این رودخانه دست‌اندازی‌های مخربی شده است و به حریم آن، در نتیجه آزمندی‌های رانت‌جویانه و نبود تدبیر و درک درست از جایگاه آن به‌عنوان دالان راهبردی تنفسی - تفریحی شهر، تعرضات جدی شده است. همین وخامت حال‌وروز رودخانه است که از قرار معلوم مجموعه شهرداری را به صرافت اجرای پروژه ارزشمند ساماندهی این میراث عظیم انداخته است، اقدامی درخور تقدیر که در صورت وجود عزمی جدی می‌تواند به پشتوانه متخصصان حوزه‌های مختلف و نیز مشارکت شهروندان به نقطه عطفی در ارتقای کیفیت زندگی در مهاباد و نیز توسعه همه‌جانبه شهر تبدیل شود.

8. یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک عکس‌های سراسربین مهاباد مسئله ترجیح زمانی این عکس‌ها است. به عبارت روشن‌تر، غالب عکس‌های دور و سراسربین مهاباد عکس‌هایی هستند که در فصل بهار گرفته شده‌اند. البته این مسئله با توجه به اقلیم آب و هوایی منطقه درک‌شدنی است؛ اما شاید این تصور نیز ایجاد شود که به همان ترتیبی که انگار شهر فقط از دور و از بالا زیباست، تنها در بهار زیبا باشد؟ از طرف دیگر پهنه‌های سبز موجود در عکس، ناظر خارجی را در لحظه اول به این برداشت می‌رساند که مهاباد شهری است با فضای عمومی مناسب و سرانه فضای سبز مطلوب. در صورتی که تمام تکه‌های سبز این تصویر به‌جز نوار باریک رودخانه، آن‌هم در قسمت‌های بالادست - یعنی محدوده باغ میکاییل - یا باغ‌های شخصی برجای‌مانده هستند که البته در دست تفکیک‌اند یا تپه‌هایی نه‌چندان سبز و خرم که به‌هرتقدیر در تصویر، چونان جنگلی زیبا خودنمایی می‌کنند. این جلوه‌گری بصری در شرایطی است که کیفیت واقعی فضاهای سبز ایجاب می‌کند سازوکاری مؤثر برای ارتقای فضاهای مزبور اندیشیده شود.

9. اما این عکس با مخاطب خود چه می‌کند یا مخاطب با این عکس چه می‌کند؟ اگر احساس نهایی‌ای که این عکس در ما به وجود می‌آورد این احساس باشد که وضعیت در حالت ایده‌آل خویش است و همه چیز روبه‌راه، باید در درستی فهم خود از واقعیت تشکیک کنیم. اگر عکس، ما را به این نتیجه برساند که کیفیت زندگی در شهر ما در بهترین حالت است، باید بپذیریم که از درک کیفیت واقعی امور عاجز بوده‌ایم. اگر عکس موجب شود تصور کنیم تنها وظیفه ما آن است که فارغ‌البال لم دهیم و به نظاره و تحسین «پیشرفت» شهرمان بپردازیم، باید شک نکنیم که مسئولیت شهروندی خویش را در قبال شهرمان به نحوی مطلوب به‌جا نیاورده‌ایم؛ اما این برخورد انتقادی با آثار هنری‌ای نظیر چنین عکس‌هایی چرا ضرورت دارد؟ چه جوابی می‌توان به این پرسش داد که: مگر این عکس می‌تواند احساسی جز افتخار و غرور در آدمی

برانگیزد؟ آیا عکسی که بر گستره‌ای عظیم از «کاور فوتو» های شبکه‌های اجتماعی گرفته تا تالارها و سرسراهای نهادهای رسمی متولی امور شهری سیطره یافته درخور چیزی غیر از ستایشِ مفتخرانه است؟ آیا بروز چیزی غیر از احساسی مثبت نزد مخاطب چنین عکس باشکوهی دست‌کم نشانه ناسپاسی در برابر خالق آن نیست؟ پاسخ این است که من به‌هیچ‌عنوان درصدد انکار ارزش‌های هنری درخور تحسین این اثر نیستم و اساساً در جایگاهی هم نیستم که درصدد چنین کاری باشم، بلکه مسئله اساسی عبارت است از پرتو افکندن بر محدودیت‌های ذاتی عکس‌های دوری که از زاویه چشم پرنده یا زاویه آسمان گرفته می‌شوند و نیز تأکید بر استعداد چنین عکس‌هایی در ارائه پرداختی تهنید یافته از واقعیت. درواقع آثار هنری‌ای با این کیفیت ابزارهایی بسیار قدرتمند هستند که هم می‌توانند به نگرش و جمع‌بندی مخاطبان از واقعیت شکل دهند و هم به‌رغم نیاتِ قطعاً خیر آفرینندگان خود، می‌توانند به‌راحتی به خدمت تقدیس وضعیت موجود درآیند (مثلاً بخشی از جاذبه عکس پیش رو به حضور پررنگ و چشم‌نواز برج‌های مرتفع برمی‌گردد که هنرمندانه در ترکیب با دیگر عناصر عکس تأثیری خوشایند در مخاطب ایجاد می‌کند و چه‌بسا مخاطب را به این نتیجه‌گیری سوق دهد که مادام چنین برج‌های رفیعی این‌گونه موجب زیبایی مهاباد شده‌اند، پس باید انبوه‌سازی را به هر قیمتی ادامه داد و پشتیبانی کرد. این در حالی است که بخش زیادی از الزامات و ملزومات پدیده انبوه‌سازی در گذشته مراعات نشده و استانداردها و قوانین مربوطه عمدتاً نادیده گرفته شده‌اند. از طرف دیگر خطر تقدیس و تحسین نامشروط پدیده برج‌سازی از آن‌رو نیازمند توجه ویژه است که می‌تواند بر ابعاد محرومیت‌ها بیفزاید. به‌عنوان نمونه بار دیگر گستره‌ای از مهاباد را که در این تصویر منعکس شده است، مدنظر قرار دهید. زمین‌های ورزشی به کنار، فکر می‌کنید چند عدد تاب و الاکلنگ و دیگر انواع وسایل بازی بچه‌ها در این محدوده به تصویر کشیده شده وجود دارد؟ آیا تعداد اقلام مزبور به تعداد برج‌های چندطبقه احداث‌شده در این محدوده می‌رسد؟ آیا افسون تصاویر از بالا اجازه می‌دهد به این حقیقت بیندیشیم که در جهان کودکی شمار زیادی از کودکان این شهر سرسره اتفاقی نادر است، تاب توهمی تب آلود؟ بنابراین به‌سختی می‌توان تصور کرد که چنین تصویرپردازی‌هایی موجب شکل‌گیری نوعی حساسیت شهروندی نسبت به سویه‌های نابسامان ترتیبات فعلی شوند - البته نیازی به تأکید مجدد نیست که این نتیجه‌گیری در باب تأثیرات این آثار هنری به‌هیچ‌عنوان به معنای آن نیست که عمدی در کار باشد یا این امر برآمده از منویات خالقان آثار مربوطه باشد. بدون شک این آثار از علاقه و الفتی سرچشمه گرفته‌اند که آفرینندگان نشان نسبت به دیار خویش دارند.

10. ما عاشق شهرمان هستیم، ما شهرمان را با شهرهای دیگر مقایسه می‌کنیم، شهرمان ما را افسون نموده است، شهرمان در ردیف ارزشمندترین داشته‌هایمان قرار دارد، شهرمان به ما معنی می‌بخشد و بالطبع کارهای هنری را که زیبایی شهرمان را به تصویر می‌کشند ارج می‌نهیم. هیچ‌یک از این‌ها به‌خودی‌خود چیز بدی نیست و چه‌بسا می‌تواند از جهاتی به مبنایی قابل توجه برای شکل‌گیری یک روحیه‌ی جمعی بدل شود، روحیه‌ای معطوف به تغییر سویه‌های نامطلوب وضعیت فعلی و حرکت به سمت تحقق وضعیتی مطلوب؛ اما آیا ما حقیقتاً چنین نسبتی با شهرمان داریم؟ آیا این عکس می‌تواند در ایجاد نسبتی اخلاقی و مسئولانه بین ما و شهرمان یاریگر ما باشد؟ برای تبیین این مسئله بد نیست از ترمینولوژی یا اصطلاحات رهگشای رولان بارت مدد بجوییم. رولان بارت، متفکر شهیر فرانسوی، در کتاب «اتاق روشن» روشی برای قرائت عکس تدوین می‌کند که بسیار الهام‌بخش است. وی در خوانش و تفسیر عکس دو مفهوم «استودیوم» و «پونکتوم»

را به خدمت می‌گیرد. استودیوم در زبان لاتین به معنای مجذوب شدن و نیز متأثر شدن از چیزی است. استودیوم همان جذابیت کلی و ظاهری عکس است. از نظر بارت، عکس‌ها به‌طور معمول دارای استودیوم هستند؛ یعنی به بازتاب موقعیتی عادی می‌پردازند. در واقع استودیوم همان ماحصل انعکاس وضعیت معمولی است که غالب آثار آن را بازمی‌تابانند. این وضعیت توسط اکثریت مخاطبان با موفقیت مورد خوانش قرار می‌گیرد؛ بنابراین عکس‌ها همیشه استودیوم دارند و مخاطب نیز به‌طور معمول استودیوم عکس را درمی‌یابد. استودیوم عکس را در واقع می‌توان پیام غالب یک عکس دانست که به سهولت از سوی اکثریت مخاطبان رمزگشایی می‌شود؛ اما از نظر بارت، گاهی عناصری در عکس وجود دارند که موجب می‌شوند عکس مربوطه تأثیراتی مغایر با آنچه به‌طور معمول ایجاد می‌کند، به وجود آورد. عناصری که باعث می‌شوند مخاطب عکس با گذر از استودیوم، یا فضای حاکم بر عکس، به تصوراتی متفاوت دست یابد. بارت این نوع عناصر را «پونکتوم» می‌نامد. پونکتوم نیز کلمه‌ای لاتین است که به معنای «نقطه» آمده است اما در معنای دیگری چون منفذ، روزن، زخم و جراحت نیز به کار می‌رود. «پونکتوم» در واقع «استودیوم» را نقطه‌گذاری می‌کند. پونکتوم منفذی است در عکس که به ما کمک می‌کند به فراسوی چیزی برویم که استودیوم عکس به ما عرضه می‌کند. در واقع پونکتوم جراحی است که عکس به ما وارد می‌کند، زخمی است که بر روحمان حک می‌شود. به تعبیر خود بارت: «انگار تیری از کمان برجهیده و در من رخنه می‌کند». بدین ترتیب عکس تیری بر پیکر ما می‌نشانند که ماحصل آن، افقی تازه است که به روی‌مان گشوده می‌شود، افقی که در آن آرامش اولیه جای خود را به آشفتگی و تلاطم می‌دهد؛ اما همان‌طور که در ابتدا اشاره شد، همه عکس‌ها پونکتوم ندارند. در واقع این پونکتوم است که از نگاه بارت عکس را به عکسی ارزشمند بدل می‌کند. بارت درباره عکس‌هایی که صرفاً استودیوم دارند می‌گوید چنین عکس‌هایی انگار که مرا به تعامل ناگزیر با اسطوره‌های مندرج در عکس وامی‌دارند؛ اما عکس‌های دارای پونکتوم هیچ نسبتی با این حالت اجبار و اکراه ندارند. در واقع پونکتوم رهایی‌بخش است. بازگردیم به عکس حاضر! در ابتدا باید گفت این عکس ارزشمند است، زیرا علاوه بر استودیوم، پونکتوم هم دارد. آن را نشان خواهم داد. استودیوم عکس چنین چیزی است: اوضاع بر وفق مراد است و شهرمان بی‌نظیر. پونکتوم این عکس چیست؟ بار دیگر به عکس بنگرید. پشت مجتمع تجاری نور، آن‌طرف رودخانه چه می‌بینید؟ آیا زمین تفکیک‌شده حاشیه رود توجه شما را جلب نمی‌کند؟ زمینی که به‌زودی تراکم‌هایی احتمالاً چندطبقه بر روی آن سبز خواهد شد؛ زمینی که می‌توانست اکنون به‌عنوان بخشی از حاشیه بلافصل رودخانه بخشی از فضای عمومی شهر باشد! این خط‌هایی که سینه زمین مزبور را شکافته‌اند، همان تیرهایی است که از کمان عکس بر می‌جهد و جراحت خود را بر ما وارد می‌کند. بارت می‌گوید استودیوم، میدان تمایل و علاقه مخاطب به موضوعی است که عکاسی شده است، نوعی دوست داشتن که به حد عشق نمی‌رسد؛ اما پونکتوم علاقه شدیدتری در مخاطب ایجاد می‌کند، پونکتوم به عشق ورزیدن ختم می‌شود. لاجرم به میانجی این عکس می‌توانیم به مقام عشق ورزیدن به شهرمان نائل شویم. بیایید جراحت این عکس را پاس بداریم و به شهرمان عشق بورزیم، بی‌دریغ!



photo by khalid